

دیوان و

ملاحضات
بمعنی

www.ketab

حافظ . شمس الدین محمد . - ۷۹۱ ق

(دیوان)

دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی با فالنامه براساس نسخه خطی و قزوینی ... / (مقدمه نویسی جمشید صداقت نژاد) خط آلتیه سپیده . - تهران . بهمن ۱۳۸۴ .

ISBN 978-964-6655-10-2

پهرین نویسی بر اساس اطلاعات فیما . عنوان دیگر دیوان حافظ با فالنامه با مسمی

۱ . شعر فارسی - قرن ۸ ق . ۲ . حافظ . شمس الدین

محمد - ۷۹۱ . . . فالگیری . الم . غنی قاسم . ۱۲۷۷ . ۱۳۴۱ . مصحح . ب قزوینی . محمد . ۱۲۵۹ .

۱۳۱۸ . مصحح . ج صداقت نژاد جمشید . ۱۳۲۶ . مقدمه نویسی . ۱ . عنوان دیوان حافظ با

فالنامه با مسمی
PIR

AUL/21

C ۱۹۸۵

۱۳۸۱

تألیف : حافظ شیرازی
ویراسته : جمشید صداقت نژاد

۲۱ . ۲۲ . ۸۰

دیوان کامل حافظ با فالنامه

: جمشید صداقت نژاد

نسخه سپیده

۱۰۰ نسخه

: چهارم ۱۳۹۳

: آیتو گری البرز

: چاپخانه

انتشارات نسیم

به کوشش

خط

شمارگان

نوبت چاپ

فیلم و زینک

چاپ

شابک 978-964-6655-10-2 ۵-۶-۹۶۴-۹۷۸

حق چاپ محفوظ است

آدرس : تهران - خیابان فروردین - کوچه بهشت انین پلا

تلفن : ۶۶۴۸۶۵۸۳ - ۶۶۴۰۰۵۴۴

۷۵۰۰ تومان

مقدمه‌ای بر فال حافظ - یک تحقیق نو و خواندنی

جمشید صداقت‌نژاد

به ناامیدی از این در مرو، بزن فال ...

لسان الخیب: فواجه حافظ شیرازی

همی با رند فلندر، پندت پرده اسرار

... دیگر یاد کردنی نیست که شاعری در عصر خودش با توجه به آشفتنی‌ها و مسائل مربوط به زندگی و دوران پرتلاطم زندگی خویش اشعاری بسراید و قرن‌ها بعد پس از او دیگر در سلیقه‌های گوناگون و از راه‌های مختلف، آن اشعار را در کتابی گرد آورده و آن اشعار را نقد و فرمیخته سرنوشت و خوب و بد زندگی و آینده و اعمال خود را با فال و غیره بر اساس غزلیات حافظ تعیین نمایند!

آیا حافظ یک سرنوازش بوده است و آیا او به تمام علوم غریبه و سرنوشت‌های مردم بوده است؟ و آیا او اشعارش را عاقلانه، عارفانه و رندانه چیزی از سرنوشت انسان وجود دارد؟

دوست دانشمند و ادیب ما با دقت و سنجش گوی می‌داد، رشته سخن را به دست گرفت و گفت: در این دنیای وسیع و متنوع، بر آنها مطالب بسیاری وجود دارد که هنوز عقل بشر از فهم آن عاجز است. اعمال خارق‌العاده که بشری از سرنواختن انجام می‌دهند انکارناپذیر است، زیرا مشهود می‌باشد و قابل تأمل و تأیید است. و بگویند همگان است.

اعتقاد به اعجاز و قدرت‌های ماوراءطبیعت در کیفیات روحی و روانی و عقلی و غیره می‌باشد. اگرچه گروهی معتقدند طبیعت، ماوراء ندارد و همه‌ی کائنات و انسان در طبیعت هستند و نه خارج از آن.

امروزه که علماء علم‌الادبیات، روانشناسان و پزشکان از نیروی خلاقانه،

هیپنوتیزم و خواب مصنوعی و اعجاز قدرت بشری برای شفای بیماران استفاده می‌کنند تا حدودی اعجاز باورکردنی‌تر از زمان‌های گذشته شده است و با پیشرفت علوم در آینده چه بسا اعجاز هم در شمار بدهیات به حساب آید.

اصول این نیرو، قدرت در تصرف و تسلط روحی است، جسم و روح به یکدیگر بستگی کامل دارند، با تسلط بر روح و تلقین روحی می‌توان جسم را تحت تأثیر قرار داد و درمان نمود و همچنین بالعکس، زیرا روح و جسم مکمل یکدیگر هستند و نه دو پس جدا از هم که قابل تفکیک باشند.

بازی که با ایمان و اعتقاد در یکی از بقاء متبرکه متحصن می‌شود و شفای خود از یک سو یا ماشوی که یکی از اولیاء الهی در آن آرمیده است می‌خواهد و به سبب تلقین و تسلط روحی و با قدرت ایمان خود معامله می‌شود و این کوچکترین فایده ایمان و اعتقاد است. ساده‌ترین دلیل بر وجود نیروهای خارق‌العاده اولیاء... و تأثیر آنها در سیرت است.

درک و تسلط بر این سبیل، احتیاج به بحث‌های طولانی و اطلاعات کافی است، اما به دلیل اهمیت این سبیل کلام پس می‌آید این مطلب را به طور اختصار برگزار کنیم و علاقمندان به کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند به کتاب‌هایی که در این مورد نوشته شده است، مراجعه کنند.

اما استدلال دیگری که علمای سبیل روحی و علم غریبه می‌کنند و مقبول عامه و انکارناپذیر می‌باشد، دلایل حسی و معنوی است.

مثلاً وقتی شما به چشم خود می‌بینید یک انسان یا یک حیوان یا یک مرتاض عملی خارق‌العاده انجام داده است نمی‌توانید عملی را که پیش از چشم خود آن عمل غیرممکن - یا به نظر شما باورنکردنی - را دیده‌اید را رد کنید. عده از علماء معتبر و محترم تأیید می‌کنند: دیده‌اند روح در مجامع حاضر بوده و جسم عده‌ای با او مذاکره و سؤال و جواب کرده‌اند، ناچار به وجود روح معنوی خودشان در دیواره حافظ و حقیقت تأثیر اشعار او در تفأل یک چنین دلایلی دارد.

تاریخ‌ها و یادداشت‌ها و نوشته‌های اشخاص معتبر ذکر شده است، که من اکنون چند نکته از آنها را شرح می‌دهم.

تا این لحظه سخنان استاد به قدری پیچیده و دور از عقل و قبول بود که ما به رغم آعان به دانش وی با بهت و دیرباوری به آنها گوش می‌دادیم. اما وقتی که استاد گفت: «مثال‌های خود را از میان دلایل قطعی و مشهود و تاریخی بیان می‌کنده» من هیچانی اضطراب‌آلود در قلب خود احساس کردم و این بار با تمام هوش و حواس سراپا گوش گفتم: «سلاطین صفوی به دلایل سیاسی و مقاومت در برابر دولت مقتدر عثمانی، ترویج مذهب شیعه و نگرهبانی آن فعالیت و جدیتی خستگی‌ناپذیر داشتند و مذهب شیعه رنگ و بوی عرفان آمیخته و وسیله حفظ قدرت خود قرار داده

ام حاکمان سلاطین مراد و مرشد داشته و صاحب فرقه و بساط بوده‌اند، اما بعضی از ملانماها و کسانی که هر دوره و زمان با سلاح کفر و ایمان مجهز و دین را وسیله ارتقاء خود قرار می‌دهند در اوقات این سلاطین و در کنار علمای راستین وجود داشته‌اند.

یکی از این ملانماها شخصی به نام ملا محمد باقر بود که وجه تسمیه او هم داستانی جداگانه دارد که خارج از این بحث است. او میرده از ملانمایان کم‌سواد و پرادهای زمان خود به شمار می‌رفت.

ملا محمد باقر در مذهب شیعه نظامی سخت‌گیرانگی کرد که حتی مسلمانان غیر شیعه را مهدورالدم می‌دانست و حتی آنکه در آن زمان کافر و کفردار انچه معصومین (ع) فرستگ‌ها به دور بود.

این مرده در عین حال به قدری حدود بود که نمی‌توانست از حد خود فراتر رود و به مقرب‌تر از خویش بداند و نمی‌خواست بپذیرد که حوادث را شیعه عیسایی به شدت نهی و رد کرده است.

چنانچه اگر از یک مرده هم به نیکی یاد می‌شد، در حالی که او دیگر در دنیا رجوع

نداشت که در مقابل ملامگس عرض اندام کند، وی نسبت به او حسادت می کرد و هزار و یک نقص و عیب به او نسبت می داد تا برتری خود را اثبات و کم سوادی و بی ایمانی خود را مخفی کند. با یک چنین خصایصی، ملامگس در رکاب شاه اسماعیل صفوی سفری به شیراز رفت تا در اثر نزدیکی با مرشد کامل مقرب الحضور بماند.

سلطان صفوی به محض ورود، برای آنکه احترامی به افکار عمومی گذاشته باشد، اوت قبر خواجه حافظ شیرازی رفت و بیش از معمول، حافظ را به خاطر اینکه لسان پیب بوده و قرآن را از حفظ می دانست و به همین جهت هم حافظ تخلص نموده مروف به سادات مورد تکریم و تحسین قرار داد.

ملا مگس به اساس رشک و حسادت تمام آن شب را تا صبح دیده فرو نیست و عاقبت صبحی که شامی صبح نموده و روز بعد به وسیله ایادی خود این زمزمه را آغاز کرد: حافظ در میان اهل بیت و ریا بوده و احترام به ریاکاران منافق گناه است! سلطان صفوی به شنیدن این ترانه راجح شده، مجلسی ترتیب داد تا حق از باطل تمیز داده شود؛ زیرا که ملا مگس ایادی تبارک و کمال است و او را شیعه واقعی می دانست. در آن مجلس ملا مگس، داد و ستد با تفسیر و تفسیر بعضی از اشعار حافظ ثابت کرد که حافظ به آل علی رادتر است بلکه با آنها دشمن نیز بوده است!

به دنبال این سخنوری، به مصرع: «اینکه تا تنور دهن است باید نان را پخت، پیشنهاد کرد: یک سلطان شیعه و مروج آتش تشیع نیست اجازه بدهد که مقبره یک چنین مردی که در بعضی از اشعارش به نفس خود افتخار می کند، زیارتگاه مردم شیعه باشد و مردم با زیارت آن مزار به گمراهی سهواً مشغول شوند بهتر است که مرشد کامل این زیارتگاه را خراب کنید و فرمان بدهید که در زمین آن حوض حفر کنند تا خوراک اسبان شود! او آنقدر در این پیشنهاد سماجت کرد که سلطان صفوی آن جدی گرفته و تصمیم گرفت که به ویرانی مقبره حافظ - که به همت مردم شیراز ساخته شده بود - اقدام کند.

آنهايي که از طرفداران حافظ بودند، از اين پيشهاد سخت در خشم و نفرت فرو رفته بودند، به سلطان عرض کردند؛ لااقل در اين باره سؤالي هم از خود حافظ بکنيد، بلکه حرفي در دفاع از خود داشته باشد. شاه اسماعيل با عده‌اي از علماء به مقبره حافظ و کتاب خطي خواجه شيراز را برداشت و با رعایت تشریفات تال، کتاب را باز کرد.

پادشاه صفوی به محضر آن که چشمش به غزل حافظ افتاد چنان بسی اراده و ارادت پیدا کرد که دیدگانش روی همان بیت اول خیره و مبهوت ماند و این سکوت طویل شد که حضار دچار نگرانی شدند. عاقبت شاه اسماعیل پس از آنکه زیر لب فائده‌ای به روی لسان‌الغیب (حافظ) تار کرد با صدایی بلند، این غزل حافظ را به خواندن برد.

چون شاه اسماعیل این غزل را برآمد یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورد بی‌اختیار ندای تحسین از حنجره حاضرین برآمد و شاه اسماعیل گفت: حافظ به صداقت با ما بیعت می‌کند و ما هم بیعت می‌کنیم. دیگر شایسته نیست که نسبت به او بدبین باشیم.

ملا مگس که حاضر نبود به این حدیث، به قدری متقلبه کرد و آسمان و زمینان یافت که شاه اسماعیل را سجده‌ای بکند و انداخت و حتی برای این که ثابت کند این غزل برحسب اتفاق آمده و روح حافظ، یا اثرات مریخی و خارق‌العاده‌ای در فال حافظ وجود ندارد گفت: اگر می‌خواهید به صفت پرورید، یک بار دیگر هم فال بگیرید تا مطمئن شوید که گاهی برحسب اتفاق غزل او در هر حال مناسب در می‌آید و همیشه چنین نیست. شاه اسماعیل مجدداً نیت کرد و این بار به نیت کمی بلندتر بیان کرد و گفت: ای خواجه حافظ شیرازی اگر ملا مگس را به صراحت صادق نیست و مغرض است، به صراحت تکلیف ما را با وی روشن کن. همه حاضران نفس‌ها را در سینه حبس کرده و با گوش و چشم باز متوجه سلطان بودند. شاه اسماعیل با خواندن فاتحه مجدداً کتاب را باز کرد و به مجردی که چشمش به غزل

نازه افتاد غفلتاً به قهقهه خندید و لحظه‌ای بعد که قهقهه‌اش پایان یافت چهره درهم کشید و گفت: بر منکرش لمت، گوش کن ملائیس بین حافظ چه می‌گوید و بعد با صدایی رسا به خواندن مطلع غزل حافظ پرداخت:

ای مکن عرصه سیمرخ نه جولانکه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

آیا باز هم حرفی داری؟ ملائیس شرمنده و متغزل و خشمگین از مجلس بیرون رفت و شاه اسماعیل دستور داد در تمییر و تزئین مقبره اقدام نمایند.

دولت حافظ گم‌شده پادشاه را پیدا می‌کند

در روزی که یقه فییه مولانا محمد دارایی ثبت شده است: روزی شاه تهماسب اول به بیرون از دروازه دولت با انگشتی گرانبهای خود بازی می‌کرد و گاهی آن را از دست خارج می‌کرد و گاهی در انگشت خود می‌کرد.

گفت و این حرفها را می‌زد و شاه تهماسب صفوی در پایان مذاکرات، غفلتاً متوجه انگشتی که در انگشتش نیست، رجاء و غلامان سرتاسر شهبستان و اطراف مسند شاه را جستجو کردند اما اثری از انگشت نیافتند. شاه تهماسب به دلیل علاقه به انگشتش به شدت ناراحت شد. اتفاقاً کتاب حافظ در دسترس شاه تهماسب و آن را برداشته داشتند نیت کرده و سپس با خواندن فاتحه‌ای کتاب را باز کرد و این نازل آمد:

دلی که غیب‌نماست و جام جم دارد

ز جامه غم چه غم دارد؟

شاه تهماسب بی‌اختیار تحت تأثیر این صراحت و حقیقت پند آمد و کف دست بر زانو خود کوفته چند بار از روی شوق از جا برخاست، بلند شد و نشست، انگشتی که در چین قبای او گیر کرده بود بیرون جست. مرشد کامل حافظ را که حافظ چنان می‌پوشت شدند که تا چند لحظه سکوت محترمانه‌ای بر سر حکام

بود. عاقبت شاه تهماسب لب به سخن گشوده و گفت: همگی فاتحه‌ای بر روان شریف و مقدس حافظ بخوانید و خیراتی بدهید.

آنها که می‌گویند: حافظ با تسلطی که بر اوضاع و احوال مردم داشته غزلیات خود ثوری سروده است که در هر حال مردم را خوش آیند باشد، به ما بگویند آیا مسأله مفقود شدن انگشتی شاه تهماسب و غزل حافظ که آشکارا و با احترام مقام شامخ مرشد کامل و تعارفی چنان نغز و دلکش صحبت از پیدا شدن انگشتی می‌کند و نوید پس این گم شدن بیش از یک دم و یک قدم نیست و به زودی پیدا می‌شود، جزء مسأله‌ای برای اوضاع و احوال ماست و یا دلالت بر مقام معنوی لسان‌الغیب دارد که با چهره روایت کریم را از حفظ می‌خوانده است؟ و یا آنجا که به صراحت پس را با تمام نشان تحقیر می‌کند که دیگر راز و رمزی در کار نیست.

حافظ سلطان می‌شد به خود را هدایت می‌کند

کشمکش بین صفوی و عثمانی مستقیم چه غیر مستقیم، اهم از آن که ظاهراً صلحی میان دولت‌ها برقرار بود، در نیمه دوم دوره صفویه ادامه داشت. در زمان شاه عباس دوم که آغاز سلطنت او با قدرت صفویه نمودار شده بود، بار دیگر آذربایجان مورد تاخت و تاز قرار گرفت. عملاً از زیر سلطه پایتخت ایران خارج شد و این وهنی بزرگ برای ایران و ایران‌شود.

شاه عباس دوم در لشکرکشی تردید داشت. برای این دشمنان را با نیرویی شگرف به میدان آمده و همه دشمنان دیرینه بدکینه را با تاخت و تاز خود همراه و هم‌داستان ساخته بودند. عاقبت کسانی که نمی‌توانستند با تنگ‌بینی و مصلحت‌اندیشی موفق نشده بودند که شاه عباس دوم را محسم به نبرد نمایند، از آنجا که حافظ متوسل شده و به هر صورت رفع تردید کند... زیرا از عقیده او به حافظ خبر بودند. شاه عباس دوم شخصاً و با انجام تشریفاتی خاص (که عبارت از وضو گرفتن و ظاهر شدن بود) در مجلسی که از سران و بزرگان تشکیل شده بود، نیت عزیمت به

آذربایجان را با صدای بلند ادا کرد و با سرانگشت اوراق کتاب را از هم گشود و هنوز چشمش به صفحه کتاب بود که از روی شوق پانگ زد فوراً آماده حرکت شوید، ما در این نبرد پیروز می‌شویم. زیرا این غزل به صراحت وی را به پیروزی نوید می‌داد:

عراق و فارس گرفتگی به شعر خود حافظ

بیا که نویت بغداد و وقت تبریز است
نمی‌دانم این صراحت را که صحبت از تسخیر تبریز می‌کند چگونه تعبیر می‌کنید؟
اما از هم باور ندارید، بدانید که شاه عباس دوم به متابعت از پیشگویی حافظ به طرف آذربایجان روی آورد و با آن که ینی چری عثمانی از هر جهت بر نیروی پراکنده پیرمجهز فوق و برتری داشتند، عاقبت الامر کار نبرد به پیروزی شاه عباس دوم تمام شد و آن سکت خورده و گریختند.

۱۰ شاه هم فال می‌گیرد

همه کسانی که با تیر و سر و کماند می‌دانند که نادرشاه صرفاً مردی جنگجو و عوام بود و جز به شهود به جنگ دیگران راجه نداشت، نه ذوق شعر داشت و نه اهل ادبیات بود و نه در محافل ادبی شرکت می‌کرد و حوصله به خرج می‌داد. اما با این وصف نسبت به حافظ ارادت می‌ورزید، نسبتی که در شیراز بود و هنوز تا سلطنت ایران فرسنگ‌ها فاصله داشت، به متابعت از حرف بر سر زبان حافظ رفت و تغانی زد. خوشبختانه نزدیکان او شنیدند که هنگام گفتگو با حافظ چنین گفت: اگر بگویند کیستم و چه خواهم شد مرید تو می‌شوم. این غزل آمد:

سزد که از همه دلیران ستانی پاج
چون بر سر زبان می‌آید چون تاج

۱۱ فتحعلی شاه مرید حافظ

فتحعلی شاه نسبت به حافظ به قدری ارادت می‌ورزید که در تمام محافل و مجالس
غزلیات حافظ مشورت می‌کرد و از اشعار نفی او الهام گرفته، تصمیم می‌گذاشت که به

آن عمل میں کرد۔

خود او نقل کرده و می‌گوید: هنگامی که آقامحمدخان از فتح آذربایجان باز
می‌گشت لطفعلی خان زند وقت را مفتنم شمرد و ناگهان به شیراز حمله برد و
لذات‌های آن حدود را که از سوی عمویم آقامحمدخان مأمور تعقیب و دستگیری
لطفعلی خان بودند تار و مار کرد. آقامحمدخان به من، که در اصفهان بودم، دستور
داد تا شتایان به کمک کلانتر شیراز، میرزا ابراهیم خان کلانتر بشتاییم و من در آن زمان
به آمادگی نبره با لطفعلی خان زند را که در اوج آمادگی رزمی به سو می‌برد،
نشانم. لطفعلی خان با این پیروزی غیرمنتظره که به دست آورده بود نیرومند
شده و چنین داشتم که به مقابل او بروم شکست خورده و شرمگین خواهم شد. از
آن نمی‌توانم به خلاف دستور آقامحمدخان رفتار کنم، آخر الامر به حفاظت
متوسل شدم و فرار آمدم.

معمولاً به قدری خسته بود که بعد از رسیدن به روستا، بدون تأمل حرکت کردم و پیروزی من در این سفر جنگی به راستی به شماره می‌آمد.

بعد از این نکته ها که استاد شریع داد بحث علمی را بی گرفت که راجع به فلسفه و منطق روح و تصرفات روحی است و برادران و شاگردان عزیز که آور است. تنها این نکته در خود ذکر است که استاد گفت: از جمله اشعار حاکم بن عمار علی بن ابی طالب این است که غزلیات خواجه با مضامین قرآنی بسیار نزدیک است. در هر الفاظ، نظر به آیات ربانی داشته کما اینکه خود او می فرماید:

و حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکماء بیاں صواب قرآن

یقین دارم شما خواننده عزیز در پایان این تفریح درودی بر روان پاک حافظ خواهید نمود و از خواندن دیوان غزلیات پرمغز و نغز او دریغ نخواهید کرد.

جدول فاضل

۲۴۹	۲۴۳	۲۹۶	۲۶۸	۲۶۷	۲۶۹	۲۸۱	۲۹۲	۲۹۳						
۲۴۲	۲۹۷	۲۴۲	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۹۴	۲۸۰	۲۹۱						
۲۹۸	۲۴۸	۲۶۵	۲۴۱	۲۹۵	۲۶۶	۲۶۹	۲۵	۲۷۹	۲۹۰	۲۷۸	۲۸۶	۲۷۴		
۲۰۲	۲۴۲	۲۶۴	۲۲۰	۲۲۰	۲۹۴	۲۶۵	۲۷۰	۲۶۴	۲۷۷	۲۸۷	۲۷۵	۲۸۴	۲۷۲	
۲۳۷	۲۰۳	۲۴۱	۲۶۳	۲۱۹	۲۳۹	۲۹۳	۲۶۳	۲۷۱	۲۶۹	۲۷۶	۲۸۸			
۲۸۳	۲۳۸	۲۰۲	۲۴۳	۲۶۲	۲۱۸	۲۳۸	۲۹۲	۲۶۱	۲۷۲	۲۶۲	۲۷۲	۲۸۱		
۲۴۲	۲۸۲	۲۳۹	۲۰۵	۲۴۴	۲۶۱	۲۱۷	۲۳۷	۲۹۱	۲۵۹		۲۵۷		۲۷	
۲۰۷	۲۴۴	۲۸۵	۲۴۱	۲۰۶	۲۴۵	۲۶۰	۲۱۶	۲۳۶	۲۹۰	۲۵۱	۲۴۲	۲۵۰	۲۵۸	
۱۸۶	۲۰۸	۲۴۸	۲۸۶	۲۴۲	۲۰۷	۲۴۶	۲۵۹	۲۱۵					۲۵۲	
۱۰۰	۱۸۷	۲۰۹	۲۴۶	۲۸۹	۲۴۳	۲۰۸	۲۴۷							
۸۳	۱۰۱	۱۸۸	۲۱۰	۲۴۷	۲۸۷	۲۴۴		۲۴۸				۲۴۳	۲۷۷	۲۵۰
۶۶	۸۴	۱۰۲	۱۸۹	۲۱۱	۲۴۸			۲۱۰	۲۴۹	۲۵۶	۲۷۸	۲۴۲	۲۸۷	
۴۹	۶۷	۸۵	۱۰۳	۱۹۰	۲۱۲	۲۴۹			۲۴۹	۲۵۵	۲۸۶	۲۴۱		
۳۲	۵۰	۶۸	۸۶	۱۰۴	۱۹۱	۲۱۳		۲۴۹	۲۴۷	۲۸۵	۲۸۰	۲۵۲	۲۴۰	
۱۵	۳۳	۵۱	۶۹	۸۷	۱۰۵	۱۹۲	۲۱۴	۲۵۱	۲۹۲	۲۴۸	۲۸۳	۲۸۱	۲۵۳	
۱۲۳	۱۶	۳۴				۱۰۶	۱۹۳	۲۱۵	۲۵۲	۲۹۳	۲۴۹	۲۵۲	۲۸۲	
۱۴۰	۱۲۴		۳۵	۵۳		۸۹	۱۰۷	۱۹۴	۲۱۶	۲۵۳	۲۹۴	۲۵۰	۲۸۴	
۱۲۲	۱۲۱	۲۵		۵۴	۷۲	۹۰	۱۰۸	۱۹۵	۲۱۷	۲۵۴	۲۹۵	۲۵۱		

پس از نیت چشمها را بسته و نوک انگشت خود را بر روی یک شعله بیاورید